

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

وجه دیگر که در مقام، بیان شده فرمایش محقق همدانی قدس سره هست که ظاهراً
وجه دهم می‌شود. این وجهی است که ایشان تفصیلاً توضیح دادند و اعتمد علیه بحسب
ظاهر حاشیه‌ی مبارکه‌شان و آن این است که موارد تفصیّی دو قسم است. یک قسم این
است که با آن تفصیّی، با آن ما يُتَفَصَّاهُ به، بنیاد اکراه بالمرّة از بین می‌رود و دیگر اکراهی
در کار نمی‌ماند. و یک قسم این است که نه این‌جور نیست که اکراه از بین برود، بلکه
شخص ما اُکْرَه علیه را انجام نمی‌دهد ولی اکراه سر جای خودش باقی مانده. و توریّه از
قسم ثانی است نه از قسم اول. فلذاست که در موارد توریّه اکراه برقرار است. و با
توریّه کار حل نمی‌شود به این معنا که در زمانی که توریّه ممکن است اگر بلا توریّه آمد
معامله را انجام داد معامله درست نیست. توضیح مطلب این است که ایشان می‌فرمایند
در مواردی که تفصیّی به غیر توریّه وجود دارد که شخص مثلاً می‌تواند از آن مجلس بلند
شود برود بیرون، بدون هیچ مشکلی، و یا اعوان و انصاری دارد که می‌تواند به آن‌ها امر
بکند که جلوی مکره را بدون مشکل بگیرند. در این موارد اصلاً ماهیت اکراه بالمرّة منتفی
می‌شود. چرا؟ برای این که ماهیت اکراه به دو چیز متوقف است. یک این که مکره قادر
باشد بر ایفاء آن ما توَعَّد به و آن اضرار، اگر از امتناع مکرّه اطلاع پیدا بکند. دو: این که
مکرّه خوف از این داشته باشد که من اگر ما اُکْرَهْتُ علیه را ترک کنم، این را اگر ترک
کنم این ضرر به من وارد می‌شود.

پس یکی قدرت آن مکرّه، یکی خوف این مکرّه. قدرت او بر انجام آن چیزی که توعید به
آن می‌کند در ظرف امتناع مکرّه باید این قدرت را داشته باشد و این هم خوف داشته
باشد که اگر من ترک کنم این ضرر دامن‌گیر من می‌شود. پس صَفَةُ من المکرّه و صَفَةُ
من المکرّه. این مقوّم صدق اکراه است. اگر این نباشد قهراً مقوّم که نباشد متقوّم علیه،
آن ماهیت هم نخواهد بود.

در مواردی که شخص می‌تواند به غیر توریّه تفصیّی بجوید هر دوی این مقوّم‌ها وجود ندارد.
یک: دیگر او قدرت ندارد می‌داند دیگه بلند می‌شود از این‌جا می‌رود یا اعوان و انصارش
جلوی او را می‌گیرند. چه جور آن قدرت ندارد دیگر. پس علم دارد مکرّه که در ظرف
امتناع به این شکل، می‌داند او قدرت ندارد. پس از این ناحیه مقوّم وجود ندارد از ناحیه‌ی
مکرّه، از ناحیه‌ی خودش هم خوف وجود ندارد به دو بیان. یک این که این خوف معلّق بر
چیست؟ بر این که ... خوف آن این است علی تقدیر عدم تفصیّی، معلّق بر این است دیگر،

من اگر تفصّی نکنم آن عقاب و آن ضرر بر من وارد می‌شود. خب وقتی که معلّق علیه آن وجود ندارد تفصّی نکنم، وقتی تفصّی کرد، خب دیگر آن خوف وجود ندارد خوف معلّق بر چیست؟ این که تفصّی نکنم. از این‌جا بلند نشوم بروم. اعوان و انصارم را امر نکنم که جلوی این را بگیرند. در این صورت است که من خائف هستم که آن ضرر به من وارد بشود. اما اگر این‌ها بود که... پس خوف چون معلّق بر یک امری هست و آن معلّق علیه وجود ندارد پس خوف هم محقق نیست. بله به نحو تعلیق هست که اگر نکند. چیز تعلیقی که وجود ندارد که.

س: تا زمانی که تفصّی نکرده که هر دوی آن‌ها تعلیقی نیستند هر دو فعلی هستند. تا زمانی که تفصّی نکرده، هم آن قدرت دارد و هم این خوف دارد.

ج: خب بله، حرف بر سر این است که وقتی که انجام بدهد این را، آن وقت را داریم حساب می‌کنیم که این‌جا هم می‌خواهیم زمانی که توره انجام می‌دهد می‌خواهیم ببینیم، فرق آن جایی که آن‌جا انجام می‌دهد با وقتی که توره انجام می‌دهد چه هست؟ آن تفصّی وقتی انجام می‌شود بنیاد اکراه را از بین می‌برد. در تفصّی با این که تفصّی انجام شده می‌خواهیم بگویم اکراه از بین نرفته. هر دوی این‌ها در طرف استفاده‌ی از تفصّی داریم محاسبه می‌کنیم. ایشان دارد بین این دو تا را در طرف استفاده‌ی از تفصّی محاسبه می‌کند.

می‌فرماید در طرف استفاده‌ی از آن تفصّی غیر توره‌ای در آن طرف هر دو مقوم اکراه منتفی است. پس اکراه واقعاً منتفی است. مقوم اول این بود که قدرت داشته، گفتیم خب قدرت که می‌داند الان ندارد. دو: این که خوف داشته باشد، خوف هم به دو بیان وجود ندارد. یک این که این خوف معلّق بر عدم این تفصّی بود. خب الان تفصّی کردی دیگر. خوی که معلّق ... عدم تفصّی وقتی تفصّی آمد پس معلّق علیه آن نیامده. معلّق علیه آن عدم تفصّی بود. بله به نحو این هست که اگر من تفصّی نکرده بودم یا تفصّی نکنم بود، اما تحقق خارجی الان این خوف ندارد، چون معلّق علیه آن نیست. این یک بیان.

بیان دوم آن این هست که می‌فرماید «مع أنّ الخوف امرٌ قلبی لا يتحقق مع إطمینان القلب بتمكّنه من رفع شرِّ الاكراه» خوف یک امر قلبی است. از دو دلی و احتمال و این‌ها توی قلب نشأت می‌گیرد. برای این که خاطرش قرص است. قلبش مطمئن است. خوی ندارد.

پس برهان را نگاه کنیم این است وجدان را نگاه کنیم که این معلول چه هست؟ معلول عدم اطمینان قلب است و یک امر قلبی است که در صورت اطمینان قلب ... وقتی اطمینان دارد در قلبش خب دیگر خوف معنا ندارد. این برای این صورت که تفصّی را خواسته با توره انجام می‌دهد. در جایی که تفصّی را با توره دارد انجام می‌دهد در حقیقت درست است آن ما اُکره علیه را انجام نمی‌دهد اما دارد مشابه ما اُکره علیه را بوجود می‌آورد تا مکره را در اشتباه بیاندازد. خیال می‌کند که بله ما اُکره علیه را دارد انجام می‌دهد. بعث می‌گوید ولی قصد اراده‌ی معنا نمی‌کند، این‌جا دارد چکار می‌کند؟ درست است آن چیزی را که او خواسته بود، بعث‌ای هست که در معنا استعمال بشود و مراد جدّی از آن هم تحقق بیع در خارج باشد. آن بر این اکراه کرده. و این را می‌خواهد. این را البته محقق نمی‌کند. می‌آید چه را محقق می‌کند؟ یک چیزی را که شبیه آن هست می‌گوید بعث، و با این ایجاد شبیه مکره را در اشتباه می‌اندازد. کاری می‌کند که اشتبه الامر. او خیال می‌کند که انجام شده، حالا سؤال ما این است ایشان می‌فرماید آیا در این

صورت که شخص فقط کاری که دارد می‌کند این است. که مشتبه می‌کند امر را بر مکره، آیا در این صورت اکراه منتفی است؟ می‌فرماید که نه در این صورت اکراه منتفی نیست. تحقق دارد. آن نکته‌ی اصلی مطلب ایشان همین است که در این صورت ثانیه این کار همین مقدار هست ولی مقومات در حقیقت اکراه از بین نرفته، پس اکراه وجود دارد. بنابراین این آدم اگر بیاید با این که تفصی به توره برای او ممکن است آن راه را نرود و بیاید بیع بکند باز اکراه صادق است. چون توره رافع اکراه نبود، یک چیزی که رافع اکراه باشد برای او وجود نداشت. توره که رافع اکراه نیست. پس اگر نرود سراغ این راه، این‌جا درست است اکراه هست پس حکم آن هم برداشته می‌شود. اما بخلاف آن‌جایی که غیر توره برای او ممکن است راه پس وجود دارد که اکراه را نا اکراه بکند. آن‌جا می‌تواند اکراه را لا اکراه بکند. پس لازم است که آن‌جا بیاید لا اکراه بکند، می‌تواند لا اکراه بکند اگر نکرد و آمد انجام داد، این پس اکراهی بود اگر آن راه را نرفت و آمد انجام داد. ادله‌ی دفع اکراه این‌جا را نمی‌گیرد چون اختیار دارد.

س: اکراه که می‌گیرد ولی می‌توانست اکراه را به لا اکراه تبدیل کند، ما الدلیل بر این که اکراه به لا اکراه واجب تبدیل ...

ج: نه واجب نه. باید صدق ...

س: ...

ج: صدق صحیح نیست چون اختیار دارد. با اختیار خودش دارد انجام می‌دهد. ولی در این‌جایی که نه نمی‌تواند اکراه را از بین ببرد. ماهیت اکراه را اگر آن راه را هم استفاده بکند ماهیت اکراه از بین نرفته. پس بنابراین چون ماهیت اکراه از بین نرفته، باز اختیار ندارد. این که خودش تصمیم گرفته باشد، نیست در کار، بنابراین اکراه این‌جا صادق است معامله باطل است.

حالا من عبارت ایشان را هم بخوانم یک مقداری هم بعضی وقت‌ها یک مطلبی را آدم بخواهد توضیح بدهد به جوری که حالا جا بیفتد حالا تا بعداً آن قلت و قلت بشود یک خرده مشکل است. فرموده «لكنَّ الانصاف أنَّ الاشياء التي يكون المکره بسببها مختاراً فی ایجاد المکره علیه بحيث لا يترتب علی ترکه الضرر أن متوَعَّد علیه علی قسمین، قسم یكون ایجاده سبباً لرفع الاکراه عن اصله و لا يترتب علی ترک ما أُکره شیء من الضرر سواء عَلِمَ المکره» که این‌جا مکره نوشته غلط است یعنی فتحه گذاشته این‌جا. «سواء عَلِمَ المکره بالترک أم لم يعلم مثلاً ما أُکره علی شرب الخمر و کان متوَكِّلاً مَنی ترک الشرب بالخروج عن المجلس (یا) و امره خدامه علی دفع شرّه» بله دفع هم هست این‌جا، نه رفع، یعنی جلوی آن را می‌گیرد. نمی‌گذارد آن شرّ آن به تحقق پیوندد. «و هذا التمکّن فی الحقیقه یرفع موضوع الاکراه کلاً إذ من مقومات ماهیة الاکراه قدرة المکره علی إضراره لو امتنع عن ایجاده (این یک) و کذا خوف التضرّر فی الترک» این دو تا. «مع أنَّ المفروض علمه بعدم الضرر علی الترک لو خرج عن المجلس مثلاً» ضرری نیست و آن اگر این خارج بشود ضرری نیست. پس آن قدرت ندارد «و لذا (این لذا ظاهراً کذا باید باشد) و کذا لا یكون المکره مع علمه بالامتناع قادراً علی اضراره» یا و لذا، یعنی چون از مجلس خارج می‌شود «لا یكون المکره مع علمه بالامتناع قادراً علی اضراره و علی هذا لو لم يتفصلاً و ارتکب الشرب یصدق أنَّه شرب الخمر بإرادته و إختياره و لم یکن مکرهً فی الفعل» مکره‌ها باید باشد باز کسره گذاشته. «لعدم تحقق شرائط الاکراه لعدم خوف التضرّر علی الترک» بعد یک احتمال می‌دهند که ما در این‌جا بگوییم که خوف تضرر وجود

دارد بعد می‌گویند نه، «و لکن الانصاف عدم تحقق الخوف مع تمكّنه من التفصّي إذ الخوف على تقديره معناه عدم الخوف المحقق فعلاً» زیرا خوف بر تقدیر عدم تفصّی معنای آن عدم خوف محقق است فعلاً. معنای آن این است که الان خوف محقق نیست. چون معلّق است دیگر، و آن معلّق علیه الان وجود ندارد. علاوه بر این که بیان دوم «مع أنّ الخوف امرٌ قلبيٌّ لا يتحقق مع اطمئنان القلب بتمكّنه من رفع شرّ الاكره و الحاصل أنّ المكره في هذا القسم من الاكراه متمكّنٌ من ترك الفعل و دفع شرّ المكره و دفع تمكّنه عن اضراره كما لا يخفى» این قسم اول.

«و قسمٌ لا يكون المكره (بافتح) قادراً عن دفع تمكّن المكره عن اضراره و يكون الضرر المتوعدّ عليه مظنون الترتّب (مظنون الترتّب باید باشد على فرض الامتنان که ضمه باشد) لو غلب المكره بالامتنان فلا يكون المكره في هذا القسم قادراً على رفع الاكراه بخلاف القسم الاول و لكنّه متمكّنٌ من عدم ايجاد ما اُكره عليه» بله می‌تواند ايجاد نکند ما اُكره عليه را، یعنی بعثی مستعمل در معنایی که جداً اراده کرده باشد. این را بله. چه جوری متمكّن است از عدم ايجاد ما اُكره عليه؟ به ايجاد ما يُشابهه في الصورة» به این که یک چیزی که در صورت شبیه همان است که اُكره عليه ايجاد بکند، «و اشتباه الامر على المكره» و امر را بر مکره مشتبه بکند. که او خیال بکند که انجام داده. «و معلومٌ أنّ القدرة على الاشتباه (این) لا يوجب رفع موضوع الاكراه بل لو أوجد ما يشابه المكره عليه بحيث يشتبّه على المكره أنّه أوجدّه يصدق على ما أوجدّه أنّه مشابه لما اُكره عليه حقيقة» گفته می‌شود که این مشابه آن هست. «و لو أوجد نفس ما اُكره عليه يصدق على أنّه اُكره بهذا الفعل حقيقة» حالا در همین ضعف که می‌توانست مشابه را انجام بدهد، اگر نه، مشابه را انجام نداد، همان ما اُكره عليه را آمد انجام داد، این‌جا صادق است بگویم این ما اُكره عليه است. اما آن‌جا که می‌توانست برود از بیرون به اعوانش بگوید جلوی او را بگیرد، اگر آن‌جا نکرد این کار را و گفت بعث، آن‌جا بر این بعث صادق نیست این مکره عليه. این دو مقام، این دو تا فرق را با هم‌دیگر دارند. آن‌جا این بعثی کسی که می‌توانست از مجلس خارج بشود یا به اعوان و انصارش بگوید جلوی این را بگیرید، این‌ها را انجام نداد و آمد گفت بعث و اراده کرده معنا را، این‌جا این بعث، بعث مکره عليه بر آن صادق نمی‌آید، چون نه خوف دارد، خوف ندارد و نه آن این‌جور نیست که گفت این هم قادر نیست. اما این‌جا چی؟ این‌جا ایشان می‌فرماید که نه صادق است و اکراه صادق است. خب حالا ببینیم این ... ادعای آقای همدانی است این.

س: من متوجه نشدم، خوف را چه فرمودند برای توره؟

ج: می‌گوید نیست دیگر حالا، ما حالا بعد خواهیم گفت که این‌جا می‌گوییم که اشکالی که ما حالا نمی‌فهمیم از عبارت ایشان این است که همان وجهی که شما می‌گفتید طمأنینه‌ی قلب که باشد آن‌جا هست دیگر، می‌گوید من مشابه آن را ايجاد بکنم.

س: فریبش دادند دیگر.

ج: آخر فرض این است که می‌داند می‌تواند او را در اشتباه بیاندارد. فرض این است که می‌داند می‌تواند او را به اشتباه بیاندارد، خب وقتی او را در اشتباه انداخت قلبش آرام است دیگر. چه خوفی دارد؟ پس لا اقل یکی از آن دو ماهیت‌ها نیست. حالا ایشان با این تفصیلی که دادند این‌جا آن را چکار کردند؟ می‌گویم دیگر، کلام، کلام مرد بزرگی است ولی گفتم مطالعه کنید و بعد هم که ایشان چه می‌خواهد بفرماید؟ اگر این ظاهری است که ما داریم از عبارات ایشان می‌فهمیم خب این اشکال آن واضح است به همان چیزی که

خود ایشان فرموده در یک قسمی از آن.

بعد ایشان فرموده است که «و لو أوجد (این‌جا) نفس ما أكره عليه يصدق عليه أنه أكره بهذا الفعل حقيقة (در این صورت) إذ ليس معنى الاكراه أن لا يكون مختاراً في أصل الفعل أصلاً» این نیست که مثل مضطری را که می‌خواهاند و آب می‌ریزند توی حلقش یا چی؟ این جوری نیست که دست و پای او را بستند، مکره یعنی نه، اختیار دارد، یعنی اراده دارد اراده‌ی او سد نمی‌شود که آن موقعی که معنای اکراه می‌کردیم در مقابل شرط دوم، شرط... گفتیم که در مکره مرید است. اراده دارد اما چیزی که هست، چه جوری است؟ «بل المرأ أن يكون ارادته في الفعل مقهوراً لإرادة شخص الآخر بحيث لا يكون مستقلاً في الفعل و تمكنه من الاشتباه» این که می‌تواند امر را بر مکره مشتبه کند، «غیر موجب لاستقلال ارادته بمقهوريته في ايجاد شيء من الاشياء» چون این مقهور است، این‌جا باید یک کاری را انجام بدهد، حالا یا خود آن که او اراده کرده، یا مشابه آن را.

از این‌جا کلام ایشان کأنّ در می‌آید که و لو حالا تفصیلاتی داد، بر می‌گردد به همان بیان قبلی، که باید کاری انجام بدهی، پس تو ناچار هستی، خب اگر بخواهید این را بگویید آخر کلام خودتان، دیگر این همه تفصیل نمی‌خواهد آن آقا راست رفت گفت این است.

می‌فرماید که «لمقهوريته في ايجاد شيء من الاشياء و كونه مكرهاً عليه» در کون آن شيء مکره علیه است. بالاخره این یک شیئی من الاشياء مکره علیه است یک بعث باید بگوید بالاخره ...

س: حالا ایشان می‌گوید شيء من الاشياء، اگر بگوید شيء خود تفصی به غیر توریه هم یک شيء است.

ج: آخر آن چون شروع مطلب‌شان این بود که حالا سر فرصت، آخر می‌گوید اشیائی که با آن می‌شود جامع گرفت. این اشیاء که می‌شود دو قسم است.

س: همین دیگر، این حرف، حرف دقیقی نیست حرف آقای اراکی خوب بود مرحوم آقای اراکی می‌گفت توریه بعد به تنطق می‌زد تنطق توی تفصی به غیر توریه نبود اما در این‌جا می‌گوید شيء من الاشياء، خب اگر اکراه شيء من الاشياء می‌شود مقهور و ادله‌ی رفع آن را می‌گیرد پس بفرمایید تفصی به غیر توریه ...

ج: نه ایشان می‌گوید ایشان دارد جامع حرف می‌زند.

س: جامع چی هست؟ جامع شيء است؟ شیئیت ...

ج: نه می‌گوید مواردی که می‌شود تخلص جست حالا یک جاهایی به لفظ است یک‌جا به یک چیز دیگری است کلی دارد محاسبه می‌کند این مسئله را، کلی، تطبیق آن در این‌جا این است ببینید کلی ...

س: پس این‌جا منظور لفظ است.

ج: نه فقط لفظ هم نیست. حالا فعلاً همین‌جور است.

س: همین‌طور باشد پس تفصی به غیر توریه که فعل است من خدم و حشم خودم را مجبور هستم پس بفرستم جلوی آن را بگیرم. پس همین مجبور بودن را دوباره ادله‌ی رفع

برداشته دیگر، پس این‌جا هم لازم نیست چون در هر حالت تو مکره هستی، پس اگر در

...

ج: خب درست است این نقضی بود که ما دیروز گفتیم اگر فعلی را می‌خواهی آن‌جوری دامنه‌ی آن را گسترده بیاوری، خب بله باید یک کاری بکنی، آن کار ولو با آن تفصّی باشد. اگر بخوای این‌جوری حساب بکنی، و این نقضی بود این در مقام جواب گفته می‌شود حالا ایشان دارد فعلاً محاسبه‌ای که ایشان می‌کند این است.

«اما نفس الفعل أو ما يُشابهه فأَيُّهما يصدر منه كان عن اکراه» چون هر کدام از این‌ها را انجام بدهی مجبور هستی دیگر، به یک جامعی تو الان مجبور هستی که این جامع را انجام بدهی، مثل این که بیاید بگوید که چی؟ بیاید بگوید که تو باید از این خانه بروی بیرون، حالا آن در دارد این هم در دارد چه از آن برود و چه از این برود، می‌گوید از روی اکراه رفتم دیگر. یا می‌گوید یا فرشت را بفروش یا خانه‌ات را بفروش، هر کدام را که بفروشد مکرّه علیه است. این‌جا هم باید یک کاری انجام بدهد، حالا چه کاری که آن می‌خواهد چه مشابه آن، پس هم مشابه مکرّه علیه است هم آن مکرّه علیه است. «فأَيُّهما يصدر منه كان عن اکراه و بعد رفع الشارع اثر الاكراه يرتفع اثر هذا الفعل» ان قلت، بعد خود ایشان یک مناقشه می‌کند، از آن مناقشه جواب می‌دهد، «إن قلت أن مقتضى ما ذكرت أنه لو أكره على جنس و كان تحته صحيح و فاسد لو اختار الصحيح أن لا يتحقق البيع صحيحاً لكونه مكرهّاً عليه مع أنك لا تلتزم به» آن اکراه بر یک کلی کرده بر یک جنس کرده، حالا این جنس دو فرد دارد هم فرد صحیح را دارد و هم فرد باطل دارد، این می‌تواند آن اصلاً دنبال مسئله و این‌ها بلد نیست می‌تواند یک بیعی این‌جوری چیز کند که آن باطل باشد. می‌تواند هم بیع صحیح انجام بدهد، اگر آقایان فرمودند یا خود شما محقق همدانی می‌گویید چی؟ می‌گویید اگر آن صحیح را انتخاب کرد بیع آن درست است.

این مثلاً گفته که فرض کنید شخصی را اکراه می‌کند، بر این زوجه‌ات را طلاق بده، آن می‌تواند برود دو تا شاهد عادل پیدا بکند و جلوی دو تا شاهد عادل را با شرایط... در طهر غیر مواقعه باشد و همه‌ی شرایط را، بعد بگوید زوجتی طالق، می‌تواند هم نه، جلوی شاهد نباشد همین‌جوری بگوید زوجتی طالق که نمی‌شود یا بگوید مطلقه. برای او فقط مهم این است که حالا این مثلاً... این‌جا هم که آمد رفت شاهد را پیدا کرد و آمد و همه‌ی شرایط را مراعات کرد و این‌ها، می‌گوید آقا طلاق درست است. و حال این که طبق حرف شما باید بگوید باطل است. این کلام بالاخره شما می‌گویید به طلاق مکره است... این جور دارید می‌گویید دیگر، شیء من الاشياء. جواب می‌دهند، قلت: «فرق بین ما نحن فيه و بین الاكراه على الجنس لأن الاكراه فيما نحن فيه تعلّق بالفعل الخاص» این‌جا اکراه به جنس نکرده اکراه به فرد کرده، این مشابه فرد را دارد می‌آورد. اکراه به آن است، بله به این که ما بگویم شیء من الاشياء را باید بیاورد این نکته‌اش همین‌جاست. این مثل مقدمه‌ی واجب و این‌ها می‌ماند که بعد از این که یک چیزی بر من واجب شد، حالا عقل هم می‌آید می‌گوید نمی‌دانم نصب سلّم بکن، چه بکن، این‌ها، این کاری به امر آمر ندارد، آمر که به مقدمات کاری ندارد می‌گوید بالای پشت بام است حالا اگر تو می‌توانی بدون ترتیب مقدمات هم بالای پشت‌بام باشی باش، من این را می‌خواهم. اما چون تکویناً نمی‌شود گفته سراغ این بروید. من به این‌ها کاری ندارم اصلاً، می‌توانی معجزه بکنی بدون مقدمات آن‌جا باشی باش. این‌جا هم مکره به جنس چیز نمی‌کند که شیء من الاشياء را بیاور. این این است، این اضطرار به شیء من الاشياء در حقیقت پیدا می‌کند که باید برای این که از آن مکرّه علیه، از آن عقاب او، از ضرر او تفصّی پیدا بکند راه حل آن

این است که شیء ... یا همین که او می‌گوید یا یک چیز دیگر بیاورد. پس مکره علیه او همان فرد است همان در مثال ما بیعی است که قصد معنا کرده باشد یا آن طلاق است که به شرایط همه‌اش باشد و درست باشد و این‌ها، آن را ما اکراه کردیم.

س: ...

ج: بله جامع نیست.

پس بنابراین باز از این‌جا روشن می‌شود که باز آن‌جا اگر این ان قلت و قلت نبود، ما آن‌جا آن را می‌گفتیم مثل آقای اراکی مثلاً می‌خواهد بگوید؟ نه باز هم نمی‌خواهد مثل آقای اراکی بگوید، و این اشکال به آن حرف دارد می‌گوید نه جامع چیز نکرده به فرد کرده. ولی شما در مقام این تخلص از آن ما توعد علیه ناچاری که ... یا این یا این را باید بیاورم. این باعث نمی‌شود که پس اکراه آن نباشد. این فرمایش ایشان.

«قلْتُ فرَّقْ بَيْنَ مَا نَحْنُ فِيهِ وَ بَيْنَ الْاِكْرَاهِ عَلَى الْجِنْسِ لِأَنَّ الْاِكْرَاهَ فِيمَا نَحْنُ فِيهِ تَعَلُّقٌ بِالْفِعْلِ الْخَاصِّ وَ لَيْسَ الْمِثْلَابَةُ مَكْرَهًا عَلَيْهِ فِي الْحَقِيقَةِ» آن مشابه مکره علیه نیست «غَايَةُ الْأَمْرِ أَنَّهُ مَكْرَهٌ عَلَيْهِ صَوْرَةً فَإِنَّ الْاِكْرَاهَ لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ أَصْلًا وَ لَكِنَّهُ لَمَّا أُوجِدَ الْفِعْلُ الَّذِي أَكْرَهَ عَلَيْهِ يَكُونُ هَذَا هُوَ الْمَكْرَهَ عَلَيْهِ صَوْرَةً» این فرمایش ایشان است.

بالاخره با همی دقتی که ایشان فرمودند و حالا سد و ثغوری که فرمودند آن سؤال که در اثنا ذکر کردیم باقی است. که شما که می‌فرمایید صدق اکراه توقف دارد بر این که خوف باشد و آن هم قدرت داشته باشد، آن دلیلی که آن‌جا فرمودید بخاطر آن می‌گویید خوف نیست این دلیل این‌جا هم هست. که وقتی می‌داند با اتیان مشابه فریب می‌خورد این را می‌داند، فرض این است، پس بنابراین چه خوفی دارد از این که اگر من ما توعد علیه را انجام ندهم پس یک مخلصی دارد پس اکراه باید صادق نباشد.

س: حاج آقا یک احتمالی هست، احتمال می‌دهیم که آقای همدانی منظورشان از امکان تفصی به توریه، مرادشان این است می‌گوید من می‌توانم توریه بکنم اما نمی‌دانم او هم گول می‌خورد یا نه؟ یعنی فرض را ایشان این‌جور دیده، در خدم و حشم که خارجاً من می‌دانم قادر هستم، می‌دانم یک دکمه‌ای بزنم درب این ساختمان بسته می‌شود و او نمی‌تواند بیاید تو من را مثلاً آزار برساند ...

ج: این خروج از محل بحث است. ببینید چون محل بحث این است تفصی به توریه.

س: همین ...

ج: نه

س: آن که توریه نمی‌شود.

س: چرا توریه است.

ج: حالا این‌جا را چه می‌فرماید.

س: ...

ج: پس در آن جایی که محل بحث ما هست ایشان حرفی نمی‌تواند بزند.

س: ... شما توره را از باب کسر و انکسار می‌بینید ایشان از باب ایجاب و وجوب می‌بیند می‌گوید توره یعنی ایجاب، اما وجوب هم همیشه پشت آن هست آن هم گول می‌خورد؟ نه. شما کسر و انکسار می‌بینید می‌گویید توره که شد قطعاً هم گول می‌خورد، ایشان این جوری می‌بیند برای همین است که می‌گوید خوف هنوز هست برای همین این حرف‌ها را می‌زند.

س: توره یعنی ...

س: آقای عزیز من توره بکنم چه طرف گول بخورد چه نخورد من توره کردم.

س: گول نخورد دیگر ...

س: آقا توره یعنی قصد کردن خلاف آن‌چه که ظاهر است.

س: نه قصد فقط ...

س: کسر و انکساری می‌بینید بعد اشکال می‌کنید ایشان کسر و انکساری نمی‌بیند ایجاب و وجوبی می‌بیند، می‌گوید من توره کردم. تمکّن هم داشتم کردم، حالا هر جایی که تمکّن دارم از توره واجب است؟ ممکن است که طرف گول نخورد، شما می‌گویید نه، وزان ما این نیست.

ج: نه ببینید اگر احتمال می‌دهد که او گول نخورد این‌جا توره ممکن نیست.

س: عیب ندارد.

ج: نه نیست دیگر.

س: شما محل نزاع را این می‌گیرد.

ج: ایشان هم همین را دارد بحث می‌کند که کلمات اصحاب را اشکال می‌کنند ... همین است.

س: ...

بعد محقق آشخ موسی خوانساری قدس سره در منیة الطالب، بعضی جاها ایشان از خودش هم حاشیه دارد که البته بحث آقای نائینی است یک کلامی دارند حالا این کلام ایشان هم چندین سطر است ولی یک عبارت اُخرایی دارند که در این عبارت اُخرای ایشان ولو خیلی موجز است ظاهراً ناظر به همین فرمایش محقق همدانی باشد یعنی همین مطلب را ایشان می‌خواهد بگوید، ایشان می‌فرمایند که «و بعبارۃ اُخری المکره لا محالة بأمّره بقصد وقوع المضمون» مکره مکره را امر می‌کند به قصد وقوع مضمون. «و لا بأمّره بذات القول» امر آن این نیست که فقط یک بعث بگو، «فخرج الفعل عن عنوان الاکراه إثمًا هو بأن لا يقع الفعل على النحو الذى امره الأمر به و لا يترتب على تركه ضرر» این است که اگر همان را که آن گفته، به همان نحوی که آن گفته انجام ندهد ضرری بر او مترتب نمی‌شود. «لا بأن يُمَوّه المأمور على الأمر و يُلقيها فى الخلاف» نه این که کار را

بر او مشتبه بکند و او را در خلاف بیاندازد «فإِرائته أَنَّهُ فعل الفعل بسبب امره غَيْرُ أَنَّهُ تَخَلَّصَ عن ضرره لو امتنع» این دو تا را نباید با هم اشتباه گرفت. یک وقت این‌جوری هست که لو امتنع از کاری که او انجام داده این می‌داند ضرری به او وارد نمی‌شود چون اصلاً بنیاد ... به هم زده. اما یک وقت این‌جوری نیست که از امتناع او بداند ضرر وارد... فقط چیزی که هست این تموّه علیه، اشتبه علیه، فقط این در این حد است. پس آن کار اگر از او امتناع بورزد سر جای خودش باقی است. این هم فرمایش ایشان.

خب این فرمایش ایشان هم شبیه مرحوم محقق عراقی است حالا به عبارت کوتاه دیگر، حالا آن تفصیلات و این‌ها را ندارد. عین عبارت ایشان فرمودند، جواب همان جواب آن‌جاست که ما فرق بین این دو تا را نمی‌فهمیم بالاخره در هر دو جا آن ما قصده را نمی‌آورد، و مطمئن است به این که آن را که آن گفته نیاورم هیچ طوری نمی‌شود هم آن‌جا بخاطر این که بیرون رفته و آن قدرت ندارد و این‌ها، این‌جا بخاطر این که من دارم جوری بر او امر را مشتبه می‌کنم که او نمی‌فهمد. فرق بین این دو تا را که فارق باشد بله یک فرقی وجود دارد فرقی این است که این‌جا شبیه این را آورده، آن‌جا اصلاً شبیه آن هم نیست نه خودش را آورده و نه شبیه آن را. این فرق است، آن‌جا نه خودش را آورده و نه شبیه آن را. این‌جا شبیه آن را آورده، خودش را نیاورده شبیه آن را آورده. این فرق است ولی این فرق فارق نیست در آن جهتی که ما دنبال آن هستیم.

علی‌آئی حال این عَلمین هم باز البته چون هر دوی آن‌ها آدم‌های بزرگی هستند جای این هست که تأمل بشود که شاید نکته‌ای است که خفّی علینا، این بزرگواران فرمودند، آن‌چه که در این مسئله بالاخره مورد اهمیت بود از کلمات اساطین فقه و اصول بیان شد بحمدالله و نتیجه‌ی نهایی این شد که همان‌طور که امام در متن تحریرالوسیله فرموده‌اند وفاقاً با ایشان، اگر امکان توریه داشته باشد بسهولة، بدون این که ترس از این داشته باشد که در محذوری بیفتد، تمجج کلام برای او پیدا بشود یا لو می‌رود و امثال ذلک، اگر به طور عادی است این هم عجز از چنین توریه‌ای هم دخیل در صدق اکراه است و اگر چنین عجزی نداشته باشد و به طور آسانی و احتمال محذور دیگری، شرعی یا عقلانی یا تکوینی نمی‌دهد، خب این‌جا اکراه صادق نیست پس بنابراین اگر معامله را انجام بدهد و قصد بکند باید گفت که واقع می‌شود و نیست. این بحث تمام شد.

مرحوم امام قدس سره در مسائل بعد وارد موارد تطبیقی می‌شوند یعنی فروعی است که آیا این‌جا اکراه صادق است یا اکراه صادق نیست بعد از این که ما اکراه را معنا کردیم، عناصر آن را هم شناختیم حالا بعد از این، این ابجائی که پس ان شاءالله از فردا وارد مسائل بعد می‌شویم راجع به مسائل تطبیقی است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.